

هویت، هسته‌ای شدن و حل منازعه هسته‌ای ایران

محمد سلطانی نژاد^۱

چکیده

هدف نوشتار، بررسی ابعاد هویتی و هنجاری تلاش ایران برای پیوستن به باشگاه کشورهای هسته‌ای است و به این پرسش پاسخ داده است که هویت و دغدغه‌های هویتی در منازعه هسته‌ای ایران و حل آن چه جایگاهی دارد. در پاسخ به این پرسش، با استفاده از روش پژوهش تحلیلی و کیفی، این فرضیه به آزمون گذاشته می‌شود که به رسمیت شناخته نشدن دغدغه‌های هویتی ایران توسط غرب در جریان منازعه هسته‌ای، در ادامه پیدا کردن این منازعه، اثرگذار بوده است. به همین ترتیب، فرونشاندن این دغدغه‌های هویتی در قالب ترتیبات اتخاذ شده در قالب برنامه عمل مشترک و سپس برنامه جامع اقدام مشترک، به حل و فصل منازعه هسته‌ای یاری رسانده است. همچنین نویسنده با استفاده از نظریه روانشناسی اجتماعی، دلیل راه یافتن دغدغه‌های هویتی ایران به منازعه هسته‌ای را رقابت هویتی میان ایران و غرب می‌داند. به این ترتیب که رقابت هویتی میان ایران و غرب، مخالفت غرب با تکمیل چرخه سوخت هسته‌ای و غنی‌سازی اورانیوم در داخل ایران را از نظر هویتی برای ایران دارای اهمیت ساخته و آن را به تلاش برای احقاق حقوق هسته‌ای خود، با وجود تحریم‌ها و تهدیدها مصمم گردانده است.

واژه‌های کلیدی: هسته‌ای شدن، حل منازعه هسته‌ای ایران، هویت، رقابت هویتی، توافق هسته‌ای.

^۱ دکتری مطالعات منطقه‌ای از دانشگاه تهران (Soltaninejad@alumni.ut.ac.ir)

مقدمه

اغلب تحلیل‌ها و مطالعه‌هایی که در مورد تلاش‌های ایران برای پیوستن به باشگاه کشورهای هسته‌ای است، تمرکز خود را بر ابعاد مادی هسته‌ای شدن ایران، قرار داده‌اند؛ این در حالی است که تلاش ایران برای استفاده از انرژی صلح‌آمیز هسته‌ای و پیوستن به باشگاه کشورهای اتمی، دارای ابعاد هنجاری نیز هست؛ به عبارت دیگر، حرکت ایران به سوی هسته‌ای شدن در شرایط تقابل با قدرت‌های بزرگ جهانی و به ویژه قدرت‌های غربی، به برنامه هسته‌ای ایران، معنایی مرتبط با هویت ملی بخشیده است. در شرایطی که قدرت‌های بزرگ غربی با هسته‌ای شدن ایران مخالفت کرده و تلاش خود را معطوف به جلوگیری از پیشرفت برنامه هسته‌ای ایران قرار داده‌اند، برنامه هسته‌ای ایران از ماهیت صرفاً مرتبط با امنیت و منافع ملی خارج شده و با مقوله‌های هویتی، ارزشی و غرور ملی نیز پیوند خورده است؛ این ارتباط پیدا کردن برنامه هسته‌ای به مقوله‌های هنجاری، نه تنها، به دلیل ویژگی‌های برنامه هسته‌ای ایران و نوع واکنش قدرت‌های بزرگ به آن، بلکه در پس زمینه رقابت‌های هویتی ایران و غرب حاصل آمد؛ به عبارت دیگر، فضای کلی حاکم بر نگرش ایران به غرب، به عنوان یک رقیب هویتی، تلاش‌های قدرت‌های غربی برای جلوگیری از هسته‌ای شدن ایران را به هویت ملی و مفاهیمی چون استقلال و حفظ کرامت و غرور ملی پیوند زد.

بر این اساس، مقاله حاضر، در پی پاسخ دادن به این پرسش است که هویت و دغدغه‌های هویتی در حل منازعه هسته‌ای ایران، چه جایگاهی دارد؟ برای پاسخ به آن، نویسنده با استفاده از روش تحلیلی و کیفی، ابتدا با طرح یک چهارچوب نظری، رابطه هویت و هسته‌ای شدن و نیز جایگاه هویت در حل منازعه را مورد بررسی قرار می‌دهد؛ پس از آن، روندی که برای حل منازعه هسته‌ای تا رسیدن به توافق هسته‌ای پشت سر گذاشته است، توضیح داده می‌شود. در مرحله بعد، رقابت هویتی ایران و غرب با کاربست نظریه روانشناسی اجتماعی، مورد تشریح قرار گرفته و در پرتو این رقابت هویتی، ابعاد هویتی هسته‌ای شدن ایران، توضیح داده می‌شود. بر مبنای این توضیحات، در پایان، چگونگی منعکس شدن دغدغه‌های هویتی ایران در فرایند حل منازعه هسته‌ای و توافق هسته‌ای مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱- پیشینه پژوهش

بیشتر مطالعاتی که تا کنون پیرامون برنامه هسته‌ای ایران و به صورت خاص، اهداف ایران برای پیوستن به باشگاه کشورهای هسته‌ای در غرب صورت پذیرفته است، از یک رویکرد مادی و بدون هنجار پیروی کرده‌اند. این غلبه دیدگاه‌های مادی، موجب شده است، هدف ایران، برای رسیدن به فناوری صلح‌آمیز هسته‌ای، به صورت تلاش برای هسته‌ای شدن در معنای غیر صلح‌آمیز آن تعبیر شود؛ به عنوان نمونه، علی

واعظ و کریم سجادی‌پور برنامه اتمی ایران را از زاویه مادی تحلیل کرده و آن را بر مبنای منطق هزینه و سودمندی^۱ قابل قبول ندانسته‌اند (Vaez & Sadjadpour, 2013). به همین ترتیب، سبنیس و سینگ که دیدگاه خود را متعلق به جریان اصلی در مورد برنامه هسته‌ای ایران می‌دانند، در تلاش برای مدل‌سازی مذاکره‌های بین گروه ۱+۵ و ایران و با استفاده از رویکردی کمی، این ادعا را مطرح می‌کنند که هزینه‌های گزافی که ایران برای هسته‌ای شدن داده است، نشان از آن دارد که خواسته نهایی ایران، دستیابی به یک زرادخانه هسته‌ای است (Sebenius & Singh, 2011, p. 12). این گونه استدلال‌ها در بسیاری از تحلیل‌هایی که پیرامون نیت هسته‌ای ایران در غرب نوشته شده‌اند، به چشم می‌خورد.

با پیروی از این گونه نگاه مادی و پس از رسیدن به این نتیجه که هدف ایران از هسته‌ای شدن، رسیدن به فناوری صلح‌آمیز هسته‌ای نیست، نویسندگان غربی در مجموع، سه رویکرد را پیرامون چگونگی برخورد با ایران در پیش گرفته‌اند؛ رویکرد نخست، بر ضرورت جلوگیری از هسته‌ای شدن ایران مبتنی است؛ بنابراین رویکرد، ایالات متحده از دو راه می‌تواند به این هدف دست یابد: نخست، اقدام نظامی و دوم، تحریم اقتصادی. از نگاه حامیان دیدگاه حمله نظامی، ایران بازیگری غیر عقلایی است و رفتارهایی غیرقابل پیش‌بینی دارد. از این رو، برای از میان برداشتن برنامه هسته‌ای ایران، باید به حمله نظامی دست زد (Abrams, 2012, p. 25). مهم‌ترین نویسندگانی که از این دیدگاه حمایت می‌کنند از جمله دنیس راس^۲ و پاتریک کلاوسون^۳ به دو مؤسسه پژوهشی سیاست خاور نزدیک واشنگتن^۴ و مرکز سیاست بای‌پارتیزان^۵ که به لابی اسرائیل نزدیک هستند، تعلق دارند. دسته دیگری از نویسندگان، با توجه به محدودیت‌ها و مخاطرات اقدام نظامی، دیدگاه تحریم را برای مقابله با برنامه هسته‌ای ایران مطرح کرده‌اند. این نویسندگان که اغلب به مؤسسه‌های تحقیقاتی بزرگ آمریکا یعنی مؤسسه بروکینگز^۶، شورای روابط خارجی^۷ و مؤسسه صلح بین‌المللی کارنگی^۸ وابسته هستند، از آنچه یک سیاست واقع‌گرایانه در قبال ایران می‌دانند،

1- Cost – Benefit Logic

2- Dennis Ross

3- Patrick Clawson

4- The Washington Institute for Near East Policy

5- Bipartisan Policy Center

6- Brookings Institution

7- Council on Foreign Relations

8- Carnegie Endowment for International Peace

پشتیبانی می‌کنند. این سیاست واقع‌گرایانه از دید آن‌ها، ترکیبی از فشارهای اقتصادی، تهدید به حمله نظامی و آمادگی برای مذاکره است. کریم سجادپور، سوزان ملونی، کنت پولاک، مارتین ایندیک و ولی نصر^۱ به این دسته از نویسندگان تعلق دارند.

بنا بر رویکرد دوم، ایالات متحده نباید نسبت به هسته‌ای شدن ایران بیش از اندازه از خود نگرانی نشان دهد؛ چراکه یک ایران هسته‌ای را هم می‌توان مهار کرد. آن‌گونه که جیمز لیندسی و ری تکیه بحث می‌کنند، حتی اگر سیاست دو مسیری^۲ تعامل با ایران هم‌زمان با فشار، نتواند به نتیجه‌ای مطلوب برسد، آمریکا نباید از ابزار نظامی بر ضد ایران استفاده کند؛ چراکه همانند سه دهه گذشته، قادر است ایران را حتی در شرایطی که هسته‌ای شود مهار کند (Lindsay & Takeyh, 2010). پاول پیلار نیز بر این باور است که حتی یک ایران هسته‌ای برای منافع آمریکا، زیان‌آفرین‌تر از آنچه که اکنون هست، نخواهد بود (Pillar, 2012). استفان والت نیز هراس از یک ایران هسته‌ای به گونه‌ای که امنیت منطقه‌ای را با مخاطرات بیشتر مواجه کند و رژیم منع اشاعه را بی‌موضوع سازد، «مادر تمامی مفروضات» در مورد برنامه هسته‌ای ایران و نادرست دانسته و هسته‌ای شدن ایران را دارای عواقبی بسیار کمتر از آنچه گفته می‌شود، می‌داند (Walt, 2012). بحث والت نیز ناظر بر این است که آمریکا قادر به مهار ایران در هر شرایطی است.

بر اساس سومین رویکرد، ایالات متحده نه تنها نباید از هسته‌ای شدن ایران نگران باشد، بلکه باید آن را به فال نیک بگیرد. مهم‌ترین حامی چنین دیدگاهی که از سرچشمه‌های نئورئالیسمی سیراب می‌شود، کنت والتز است. از نگاه والتز، هسته‌ای شدن ایران نه تنها تهدیدکننده امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی نیست، بلکه در شرایطی که اسرائیل به سلاح هسته‌ای مجهز است، یک ایران هسته‌ای، به ایجاد موازنه قوا از یک سو و تضمین بازدارندگی از سوی دیگر، کمک خواهد کرد. به این ترتیب، هسته‌ای شدن ایران، صلح و ثبات خاورمیانه را تضمین خواهد کرد (Waltz, 2012).

همان‌گونه که توضیح داده شد، اغلب دانشگاهیان و مؤسسات تحقیقاتی در غرب، به برنامه هسته‌ای و نیت ایران از دست‌یابی به انرژی هسته‌ای از زاویه‌ای مادی نگرینسته و در نتیجه، آن را تهدیدکننده تلقی کرده‌اند. این در حالی است که «هیچ‌یک از نظریه‌های متعارف موجود در حوزه روابط بین‌الملل و سیاست خارجی، به دلیل ماهیت زمینه‌ساز نظریه‌های سیاست خارجی و هویت اسلامی جمهوری اسلامی ایران،

¹- Karim Sadjadpor, Suzanne Maloney, Kenneth M. Pollack, Martin Indyk, Vali Nasr

²- Dual Track

قادر به تبیین چرایی و چگونگی رفتار و فرایند سیاست خارجی آن نبوده‌اند» (Dehghani Firoozabadi, 2010, p. 8). از این‌رو در سال‌های گذشته محققان سیاست خارجی ایران، به ابزارهای تحلیلی و نظری‌ای - همانند سازه‌انگاری - روی آورده‌اند که به عوامل غیرمادی و به‌ویژه هویتی در فهم سیاست خارجی توجه داشته باشد (Aghaei & Rasooli, 2009; Emamjomehzadeh & Hameganmorad, 2013; Saniabadi, 2012; Seyednejad, 2010; Ghavam & Javdanmoghadam, 2007; Mottaghi & Kazemi, 2007; Mohammadnia, 2014)؛ از این‌رو است که از نگاه نویسنده مقاله حاضر، همانند سیاست خارجی ایران در معنای عام، فهم رفتار و نیت هسته‌ای ایران نیز بدون توجه به عوامل هویتی، نه تنها ممکن نبوده، بلکه گمراه‌کننده است. این در حالی است که در عمل، عامل هویت در درک هسته‌ای شدن ایران به صورتی فراگیر نادیده گرفته شده است. بیشترین تلاش‌هایی که برای درک برنامه هسته‌ای ایران از یک زاویه غیرمادی صورت پذیرفته است، تنها به توجه به عامل «غرور ملی»^۱ محدود مانده‌اند. بهجت، از نویسندگان است که غرور ملی را در کنار دغدغه‌های سیاسی داخلی و احساس تهدید، در تصمیم ایران برای هسته‌ای شدن اثرگذار می‌داند (Bahgat, 2006, p. 312). رنی مونتانه^۲، آرون دیوید میلر^۳ و ماکس فیشر^۴ از دیگر نویسندگان هستند که به نقش غرور ملی در پیشبرد برنامه هسته‌ای ایران اشاره کرده‌اند. باین حال، تمامی این پژوهشگران نقش هویت را در هسته‌ای شدن ایران، نادیده گرفته‌اند. در یکی از معدود نگاه‌های سازه‌انگارانه به نیت هسته‌ای ایران، مشیرزاده برنامه هسته‌ای ایران را از یک زاویه گفتمانی تحلیل کرده و مبانی گفتمانی سیاست هسته‌ای ایران را توضیح داده است (Moshirzadeh, 2009). هرچند مشیرزاده نسبت به دیگر نویسندگان گامی مهم روبه‌جلو برداشته است، باین حال پژوهش وی نیز معطوف به یک نگاه گفتمانی است و به نقش هویت در درک نیت هسته‌ای ایران توجه نکرده است.

۲- مبانی نظری

هویت به‌عنوان «تشابه و یکنواختی ویژگی‌های عمومی و اساسی» و یا «برآیند معنا سازی بر اساس یک ویژگی فرهنگی یا مجموعه مبهم پیوسته‌ای از ویژگی‌های فرهنگی که بر منابع معنایی دیگر اولویت داده می‌شود» در دو دهه اخیر، مورد توجه جدی نظریه‌پردازان سیاست خارجی قرار گرفته است (Karami,

¹- National Pride

²- Renee Montagne

³- Aaron David Miller

⁴- Max Fisher

(2004, p.15). به همین ترتیب، هویت به مفهومی مرکزی در نظریه‌های روابط بین‌الملل نیز تبدیل شده است و عمل سیاسی کشورها به گونه‌ای با ارجاع به هویت آن‌ها توضیح داده می‌شود. این شناسایی جایگاه هویت در سیاست خارجی و روابط بین‌الملل تا حد زیادی وام‌دار نظریه‌پردازان سازه‌انگاری اجتماعی و تلاش آن‌ها برای توضیح رفتار دولت‌ها در محیط آنارشیک بین‌المللی با پرهیز از نگاه‌های تقلیل‌گرایانه جریان اصلی روابط بین‌الملل در قالب مکاتب واقع‌گرایی و لیبرالیسم است. توجه به جایگاه هویت در نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل، به صورت طبیعی به کشیده شدن بحث‌های مرتبط با قواعد، هنجارها و اصول به حوزه‌های مختلف رفتار خارجی و سیاست خارجی دولت‌ها انجامیده است. به این ترتیب، درک و فهم حرکت ایران به سوی تبدیل شدن به یکی از اعضای باشگاه هسته‌ای جهان و بهره‌مند شدن از فناوری هسته‌ای، نیازمند درک ابعاد هویتی این رفتار سیاسی ایران است که به یکی از مهم‌ترین منازعه‌های با شدت کم^۱ روابط بین‌الملل کنونی شکل داده است. از سوی دیگر، تلاش‌هایی که برای حل این منازعه صورت پذیرفته و به توافق هسته‌ای میان ایران و مخالفان اصلی هسته‌ای شدن ایران یعنی قدرت‌های بزرگ و به صورت ویژه قدرت‌های غربی انجامیده است، خود نیازمند درک جایگاه هویت در حل منازعه‌های بین‌المللی است.

تا پیش از اینکه هویت جایگاه خود را در نظریه‌های حل منازعه بیابد، دو رویکرد منابع محور و منافع محور به تنهایی برای درک منازعه‌های بین‌المللی و حل و فصل آن‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفت. این دو رویکرد که همچنان جریان اصلی را در نظریه‌های حل منازعه تشکیل می‌دهند، برای هویت و هنجارها در حل و فصل منازعه جایگاهی قائل نیستند. بنا بر رویکرد منابع محور، برای اینکه مذاکره‌ها و راه‌حل‌ها موفق باشند، طرف‌های درگیر در منازعه باید بتوانند به درکی درست از اهداف و کف خواسته‌های یکدیگر رسیده و از این راه منافی مشترک را برای پایان دادن به منازعه برای خود تعریف کنند. از این منظر، البته از آنجا که منابع محدود هستند و منازعه در اصل بر سر دسترسی بیشتر به همین منابع محدود است، حل منازعه فرایندی دشوار تلقی می‌شود. به همین ترتیب، در رویکرد منافع محور نیز تمرکز، بر روی یافتن راهی برای تأمین حداکثر منافع است؛ با این تفاوت که برخلاف رویکرد منابع محور که بر منابع کمیاب و از این رو سخت بودن حل منازعه تأکید دارد، تأکید رویکرد منافع محور بر امکان رسیدن به منافع مشترک

^۱ - Low Intensity Conflict

و از این رو آسان‌تر بودن حل منازعه است. با وجود این تفاوت‌ها، هر دو این رویکردها به حل منازعه، بر مفروضات مادی و خردگرایانه استوار هستند.

در کنار این دو رویکرد سنتی، در دو دهه گذشته جایگاه هویت به‌عنوان یک ابزار تحلیلی در درک منازعه و حل آن در سطح بین‌المللی به صورتی رو به افزایش مورد شناسایی قرار گرفته است. برخی بر این باور هستند که استفاده از رویکردهای سنتی برای حل منازعه‌های هویتی که بر منابع و قدرت متکی هستند، خود می‌تواند باعث طولانی شدن و یا وخامت بیشتر منازعه شود (Rothman & Olson, 2001, p. 289). البته ذکر این نکته ضروری است که منازعه‌هایی که با هویت گره‌خورده‌اند، مسائل مرتبط با منابع و یا منافع ملموس مادی را نیز در برمی‌گیرند؛ اما همان‌گونه که کلمن بیان می‌کند، چانه زدن بر سر مسائل مادی در منازعه‌های هویتی، خود موجب قطب‌بندی بیشتر طرف‌های درگیر در منازعه می‌شود (Kelman, 1995, p. 22). راس^۱ نیز بر این باور است که مداخله برای حل یک منازعه باید قبل از هر چیز به واقعیت‌های «روان‌شناسانه و فرهنگی» که آن منازعه را احاطه کرده‌اند بپردازد (Rothman & Olson, 2001, p. 291).

در یک تقسیم‌بندی کلی، در مورد نقش هویت در ایجاد و تداوم منازعه دو دیدگاه اصلی وجود دارد. بنا بر دیدگاه نخست، تمایز هدفمند بین خود و دیگری به‌صورت طبیعی به منازعه ختم می‌شود. سیمون و کلاندرمنز بر این عقیده هستند که هویت‌های جمعی به همان میزان که منبع حس تعلق به گروه هستند و برای افراد نوعی احترام به همراه می‌آورند، در شرایط منازعه‌های طولانی‌مدت، خود می‌توانند موانعی عمده در برابر صلح باشند (Simon & Klandermans, 2001, p. 328). بنابراین دیدگاه در منازعه‌های طولانی‌مدت، گروه‌های هویتی سطح تحلیل اصلی برای درک ادامه پیدا کردن منازعه هستند. هرچند حس تعلق به گروه و هویت متمایز، تضمین‌هایی را برای سلامت روانی افراد و جامعه ایجاد می‌کند، اما به‌طور هم‌زمان می‌تواند دیدگاهی مبتنی بر حاصل جمع صفر در مورد خود و دیگری ایجاد کرده و به نفرت و تعهد به تخریب افرادی که بیرون از گروه خودی قرار می‌گیرند، بیانجامد (Coleman & Lowe, 2007, p. 378). برای ادامه پیدا کردن یک منازعه روایت‌های منازعه‌آمیز باید به‌صورت مستمر تولید و بازتولید شوند. از این نظرگاه تا زمانی که روایت‌های منازعه‌آمیز برعکس نشده و با روایت‌های صلح‌جایگزین

^۱- Ross

نشوند، منازعه‌ها ادامه پیدا می‌کنند. به این ترتیب، رقابت‌های هویتی نقشی مهم را در ایجاد و بالا گرفتن منازعه ایفا می‌کنند حتی زمانی که عوامل سیاسی و اقتصادی نیز در کار باشند (Seul, 1999, p. 553). در نقطه مقابل، برخی بر این باور هستند که هویت و حتی سیاست‌گذاری‌های هویتی به صورت خودبه‌خود منجر به منازعه و یا ادامه یافتن روابط منازعه آمیز نمی‌شوند. شکل‌گیری هویت می‌تواند با کاهش و یا افزایش تهدیدات همراه باشد (Gartzke & Gleditsch, 2006). یکی از مهم‌ترین رویکردهای نظری که این گونه به رابطه هویت و منازعه می‌نگرد، نظریه روانشناسی اجتماعی^۱ است. بنابراین نظریه، هویت ملی همواره وجود دارد، اما تنها زمانی به منازعه با دیگران می‌انجامد که در مقایسه با دیگر ملت‌های مهم^۲ نوعی رقابت دارای عواقب^۳ ایجاد کند؛ اما در همین حال، از دید نظریه روانشناسی اجتماعی، هر نوع رقابت هویتی به منازعه نمی‌انجامد. بنابراین دیدگاه نظری، در شرایط رقابت‌های هویتی، ملت‌ها به صورت خودآگاه و یا ناخودآگاه، با استفاده از چهار سازوکار از تبدیل رقابت هویتی به منازعه هویتی جلوگیری می‌کنند (Gries, 2005, p. 237). این چهار سازوکار عبارت هستند از:

۱. تحرک اجتماعی به معنای پایان بخشیدن به تعلق به برخی عناصر هویت قدیمی و پذیرفتن عناصر هویت جدید،
 ۲. تغییر بعد در مقایسه به معنای طفره رفتن گروه خودی از ابعادی که در آن نسبت به گروه مقابل ضعف دارد و تأکید بر ابعادی که در آن دارای مزیت است،
 ۳. تغییر ارزش ویژگی‌های هویتی به معنای برداشت مثبت از آن دسته از ویژگی‌های گروه خودی است که دیگری آن را منفی می‌داند،
 ۴. تغییر هدف مقایسه به معنای مقایسه خود با دیگرانی که از گروه خودی ضعیف‌تر هستند.
- از دید نظریه روانشناسی اجتماعی، هویت‌یابی گروهی (ملی) با احساس و برداشت مثبت از گروه خودی همراه است و افراد گروه برای حفظ این برداشت مثبت، خود را با دیگران مقایسه می‌کنند. در همین حال، افراد گروه نیاز دارند که دیگران مثبت بودن گروهشان را تأیید کنند. البته نظر مثبت و عشق به گروه خودی الزاماً به معنای رقابت با دیگران نیست؛ اما اگر در فرایند مقایسه، گروه حس کند که مثبت بودن آن در معرض تهدید قرار گرفته است، این مقایسه می‌تواند به رقابت منجر شود. علاوه بر این، مقایسه

¹- Social Psychology

²- salient nations

³- consequential

برای اینکه به رقابت منجر شود باید برای آنچه برای اعضای گروه مهم است و آن را عزیز می‌دانند دارای عواقب منفی باشد. به همین ترتیب، معمولاً زمانی مقایسه دارای عواقب می‌شود که در مورد ابعاد اساسی هویت باشد (Gries, 2005, p. 240).

۳- حل منازعه هسته‌ای ایران

منازعه هسته‌ای بین ایران و قدرت‌های بزرگ فراز و نشیب‌هایی بسیار را پشت سر گذاشته است و تا رسیدن به توافق هسته‌ای وین، از مراحل مختلف عبور کرده است. برای نخستین بار، مسئله هسته‌ای ایران در سال ۱۳۸۱ به صورت موضوعی مهم در محافل سیاسی و رسانه‌ای غرب مطرح شد. در پی طرح ادعاهایی مبنی بر وجود برنامه‌های هسته‌ای مخفی در ایران، پرونده هسته‌ای ایران در خرداد ۱۳۸۲ در شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی مطرح شد و محمد البرادعی دبیرکل وقت این نهاد، اولین گزارش را در مورد برنامه هسته‌ای ایران منتشر کرد. در پی این گزارش، ایران برای امضای پروتکل الحاقی که امکان بازرسی‌های گسترده‌تر در مورد تأسیسات هسته‌ای را می‌داد تحت فشار قرار گرفت. در ادامه این فرایند، در شهریور ۱۳۸۲ شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی برای امضای پروتکل الحاقی اقدام به تعیین ضرب‌العجل کرد و به موازات آن اتحادیه اروپایی نیز از ایران خواست تا در مورد امضای بدون قید و شرط پروتکل الحاقی با آژانس همکاری کند. در همین میان و بنا بر قطعنامه آژانس که در ۲۱ شهریور ۱۳۸۲ صادر شد، از ایران خواسته شد تا فهرست تمامی منابع و اجزاء غنی‌سازی اورانیوم خود را اعلام کند و به بازرسان آژانس بین‌المللی انرژی اتمی اجازه ورود به مراکز موردنظر آن‌ها را بدهد.

در پی این فشارها و در فضای امنیتی حاکم بر محیط پیرامونی ایران پس از حملات آمریکا به افغانستان و عراق، ایران پس از مذاکره با سه قدرت بزرگ اروپایی انگلستان، فرانسه و آلمان، در ۲۹ مهر ۱۳۸۲ و در قالب بیانیه سعدآباد متعهد شد به عنوان اقدامی اعتماد ساز و در مدت زمانی که مذاکرات در جریان است، غنی‌سازی اورانیوم را به حالت تعلیق درآورده و پروتکل الحاقی را اجرا کند. در مقابل، سه کشور اروپایی موافقت کردند تا حق ایران برای غنی‌سازی را به رسمیت بشناسند (Parseed, 2003). در ادامه این روند، مفاد بیانیه سعدآباد، در توافق پاریس که در ۲۴ آبان ۱۳۸۳ بین ایران و سه کشور اروپایی به امضا رسید، مورد تأیید قرار گرفت. ایران همچنین به آژانس بین‌المللی انرژی اتمی اطلاع داد که فعالیت‌های غنی‌سازی اورانیوم خود را در مدتی که مذاکره با طرف‌های اروپایی در جریان است متوقف می‌کند. سه کشور اروپایی نیز در مقابل و در کنار پذیرش حق ایران در استفاده از انرژی صلح‌آمیز هسته‌ای، وعده دادند

همکاری‌های تجاری خود با ایران را توسعه داده و به ایران در پیوستن به سازمان تجارت جهانی کمک کنند (Kutchesfahani, 2006, p. 12).

با وجود اینکه در مجموع بیانیه تهران و توافق پاریس چشم‌انداز روشنی را پیش روی حل مسئله هسته‌ای قراردادند، اما این سازوکارهای حقوقی آن‌گونه که باید در عرصه عمل با موفقیت به اجرا درنیامدند. اتحادیه اروپایی زیر فشارهای ایالات متحده از میزان همکاری با ایران کاست و به وعده‌های خود برای حمایت از ایران برای عضویت در سازمان تجارت جهانی عمل نکرد. در این فضا و باروی کار آمدن دولت محمود احمدی‌نژاد، رویکرد ایران نیز با تغییراتی همراه شد. ایران تعلیق داوطلبانه غنی‌سازی را پایان داد و اعلام کرد فعالیت‌های مربوط به غنی‌سازی اورانیوم را در مجتمع یوسی.اف^۱ اصفهان و البته زیر نظر آژانس از سر خواهد گرفت. به همین ترتیب، اندکی بعد و با حضور بازرسان آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای، تأسیسات مجتمع تحقیقاتی هسته‌ای نطنز نیز فک پلمپ شد. این اقدامات، با ارجاع پرونده هسته‌ای ایران به شورای امنیت سازمان ملل همراه شد. شورای امنیت در ۹ فروردین ۱۳۸۵ با صدور بیانیه‌ای از ایران خواست تا تمام فعالیت‌های مربوط به غنی‌سازی خود را تعلیق کند (Fallahi, 2007, pp. 68-72).

اما ایران فعالیت‌های هسته‌ای خود را ادامه داد و در ۲۰ فروردین ۱۳۸۵ دانشمندان ایرانی موفق به تولید چرخه کامل سوخت هسته‌ای در مقیاس آزمایشگاهی شدند. در پاسخ، شورای امنیت در ژوئیه ۲۰۰۶ قطعنامه ۱۶۹۶ را تصویب کرد و بنا بر آن، ایران ملزم به تعلیق غنی‌سازی اورانیوم شد. شورای امنیت همچنین در دسامبر همان سال قطعنامه ۱۷۳۷ را تصویب کرد. بر اساس این قطعنامه بسیاری از فعالیت‌های تجاری، مالی، صنایع موشکی و هسته‌ای ایران مورد تحریم قرار گرفت. برای نخستین بار در این قطعنامه فعالیت‌های هسته‌ای ایران به عنوان تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی معرفی شد. ایران نیز در مقابل، با استناد به بند ۴ ان.پی.تی این اتهامات را رد کرده و بر حق خود برای غنی‌سازی اورانیوم برای مقاصد صلح‌آمیز پافشاری کرد؛ اما استدلال‌های ایران مانع از صدور قطعنامه‌های بیشتر نشد و پس از آنکه آژانس بین‌المللی انرژی اتمی پایبندی ایران به آنچه در قطعنامه‌های ۱۶۹۶ و ۱۷۳۷ خواسته شده بود را تأیید نکرد، شورای امنیت اقدام به تصویب قطعنامه ۱۷۴۷ کرد. بنابراین قطعنامه، محدوده تحریم‌های قبلی گسترش پیدا کرده و اشخاص و دارایی‌های بیشتری هدف تحریم قرار گرفت (United Nations Security Council Press Release, 2007).

^۱- U.C.F

در ادامه این روند، در مارس ۲۰۰۸ قطعنامه ۱۸۰۳ صادر شد. بنابراین قطعنامه، بلوکه کردن دارایی‌های ایران تمديد شد و از کشورها خواسته شد تا فعاليت‌های بانک‌های ایران را زیر نظر بگیرند، کشتی‌ها و هواپیماهای ایرانی را بازرسی کنند، رفت و آمد اشخاصی که با برنامه اتمی ایران درگیر هستند را در کشورهای خود زیر نظر بگیرند، محدودیت‌هایی را برای رفت و آمد افراد تحت تحریم در نظر بگیرند و از صادرات کالاهای دارای استفاده دوگانه هسته‌ای و موشکی به ایران جلوگیری کنند (United Nations Security Council Press Release, 2008a). در حالی که ایران به غنی‌سازی اورانیوم ادامه داد، کشورهای غربی نیز دیپلماسی فشار خود را حفظ کردند. به این ترتیب، قطعنامه ۱۸۳۵ در سپتامبر ۲۰۰۸ و با رأی موافق همه اعضای شورای امنیت بر ضد ایران به تصویب رسید. این قطعنامه دربردارنده تحریم‌های تازه علیه ایران نبود و تنها اجرای هر چه سریع‌تر قطعنامه‌های گذشته را پی‌گیری می‌کرد (United Nations Security Council Press Release, 2008b). در نهایت، ششمین و آخرین قطعنامه شورای امنیت به شماره ۱۹۲۹، در ژوئن ۲۰۱۰ به تصویب رسید. بنا بر آن، ایران از تمامی فعالیت تجاری که به نوعی با غنی‌سازی اورانیوم ارتباط پیدا کند و همچنین فناوری دیگر کشورها در این زمینه محروم شده و بنا بر آن، تمامی کشورهای عضو سازمان ملل متحد ملزم شدند تا از انتقال هرگونه وسایل نظامی به ایران جلوگیری کنند (United Nations Security Council Press Release, 2010).

در حالی که روند فشار بر ایران از راه شورای امنیت سازمان ملل و با صدور قطعنامه‌های پی‌درپی ادامه داشت، در عرصه مذاکرات عملی این فشارها نتوانست راهی را برای وادار کردن ایران به همکاری با قدرت‌های جهانی آن‌گونه که انتظار داشتند باز کند؛ به عبارت دیگر در فاصله سال‌های ۲۰۰۶ و ۲۰۱۳ هرچند گفتگوهای متعددی بین ایران و ۱+۵ برقرار شد و راه دیپلماسی همچنان باز بود، اما در عمل دو طرف بیش از آنکه متکی به مذاکرات باشند، به ابزارهای در دست خود به عنوان راه پیش رو در منازعه‌ای که در جریان بود متکی بودند. از یک سو، ایران به توسعه برنامه هسته‌ای و تکمیل فرایند و بالا بردن سطح غنی‌سازی ادامه می‌داد و از سوی دیگر قدرت‌های جهانی بنا را بر تنگ‌تر کردن حلقه محاصره حقوقی و اقتصادی ایران از راه صدور قطعنامه‌های شدیدتر گذاشته بودند. در این فاصله زمانی، راهکارهای دیپلماتیک مانند طرح‌های سوپاپ هسته‌ای که در سال‌های ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ مطرح شدند نیز به ترتیب توسط ایران و طرف‌های غربی رد شد.

در حالی که مذاکره‌ها تا این مقطع برای یافتن راه‌حلی برای مسئله هسته‌ای ایران ناکام مانده و نتیجه تنها تشدید دامنه منازعه هسته‌ای و صدور قطعنامه‌های جامع‌تر و شدیدتر بر ضد ایران بود، انتخاب حسن

روحانی به تغییر فضای مذاکرات و تلاش برای رسیدن به راه حل مورد قبول ایران و قدرت های بزرگ کمک کرد. در تماس تلفنی که برای نخستین بار میان مقام های اول اجرایی جمهوری اسلامی ایران و آمریکا در شهریور ۱۳۹۲ و در حاشیه اجلاس سران کشورها در مجمع عمومی سازمان ملل صورت پذیرفت، حسن روحانی و باراک اوباما بر امکان پذیر بودن حل مسئله هسته ای به صورت مسالمت آمیز و به گونه ای که منافع هر دو طرف تأمین شود تأکید کردند. پس از این تماس تلفنی و دیدار وزرای امور خارجه ایران و آمریکا، موضع گیری ها در مورد امکان حل مسئله هسته ای نیز نرم تر شد و هم در ایران و هم در کشورهای طرف مذاکره با ایران، فضایی از امید برای حل و فصل پرونده هسته ای ایران از راه مذاکره ایجاد شد. مذاکره های جدی که در این برهه زمانی صورت پذیرفت، در نهایت به امضای توافق ژنو در آذر ۱۳۹۲ میان ایران و ۵+۱ انجامید. در این توافق، بر حق ایران برای غنی سازی اورانیوم و بهره بردن از انرژی صلح آمیز هسته ای صحه گذاشته شد و رفع تحریم ها به عنوان نتیجه قرارداد نهایی مورد توافق قرار گرفت. در مقابل مقرر گردید محدودیت هایی مشخص و سازوکارهایی برای نظارت دقیق بر برنامه هسته ای ایران برای اطمینان از صلح آمیز باقی ماندن آن در نظر گرفته شود (Joint Plan of Action, 2013). اصول مورد توافق در ژنو، بار دیگر در قالب بیانیه لوزان که در تاریخ ۱۳ فروردین ۱۳۹۴ منتشر شد مورد تأیید قرار گرفته و مذاکرات میان ایران و ۵+۱ در نهایت به انعقاد توافق جامع هسته ای در قالب برنامه جامع اقدام مشترک^۱ در ۲۳ تیر ۱۳۹۴ انجامید.

۴- حل منازعه هسته ای ایران در پرتو رقابت های هویتی

در حالی که مذاکره های هسته ای در نگاه اول بر محور میزان سود و زیان هر کدام از طرف های مذاکره کننده دور می زند، نگاهی عمیق تر به مسئله هسته ای ایران نشان از آن دارد که منطق هزینه و فایده به تنهایی توان توضیح دادن هسته ای شدن ایران و راهی را که برای بهره بردن از انرژی هسته ای پیموده است، ندارد. بیش از ده سال چالش مستمر با قدرت های بزرگ و تحمل هزینه های مادی فراوان، گویای این واقعیت است که چیزی بیش از منافع مادی هسته ای شدن، ایران را به سوی اصرار بر پیوستن به باشگاه کشورهای هسته ای جهان و به دست آوردن توان بومی غنی سازی هدایت کرده است. به این ترتیب، می توان این گونه بحث کرد که نوع نگرش ایران به مخالفت قدرت های بزرگ با هسته ای شدن آن، در اصرار ایران

^۱- Joint Comprehensive Plan of Action

برای تکمیل فرایند چرخه سوخت هسته‌ای در داخل کشور سهمی به سزا داشته است؛ به عبارت دیگر، وارد شدن جنبه‌های هویتی و هنجاری به تقابل هسته‌ای ایران و قدرت‌های بزرگ، از اهمیت منطق هزینه و فایده کاسته و ایران را به سوی احقاق حقوق هسته‌ای خود با هزینه‌هایی بالا هدایت کرده است. فرض بر این است که این ارتباط پیدا کردن برنامه هسته‌ای به مقوله‌های هنجاری، نه صرفاً به دلیل ویژگی‌های برنامه هسته‌ای ایران و نوع واکنش قدرت‌های بزرگ به آن، بلکه در پس‌زمینه رقابت‌های هویتی ایران و غرب حاصل آمده است؛ به عبارت دیگر، فضای کلی حاکم بر نگرش ایران به غرب به عنوان یک رقیب هویتی، تلاش‌های آن برای جلوگیری از هسته‌ای شدن ایران را به هویت ملی و مفاهیمی چون استقلال و حفظ کرامت و غرور ملی پیوند زده است. در پرتو این ملاحظات و با توجه به این جنبه‌های هنجاری، پرسش این است که توافق هسته‌ای چگونه توانسته است نیازهای هویتی هسته‌ای شدن ایران را تأمین کرده و به این ترتیب یکی از مهم‌ترین عواملی را که برای یک دهه مانع از رسیدن ایران به توافق با قدرت‌های بزرگ شده بود، از میان بردارد. برای پاسخ دادن به این پرسش، در ابتدا باید پایه‌های این مدعا که ایران و غرب در حالتی از رقابت هویتی به سر می‌برند و این رقابت هویتی پس‌زمینه منازعه هسته‌ای را شکل داده است، محکم کرد.

۱-۴- ایران و غرب: منازعه هویتی یا رقابت هویتی؟

از یک منظر هویتی، بدینی ایران نسبت به غرب از حس تهدید هویتی^۱ ناشی می‌شود که در ایران نسبت به عناصر اصلی فرهنگ ایرانی و نیز مثبت بودن^۲ آن‌ها وجود دارد. همان‌گونه که در چارچوب نظری مورد بحث قرار گرفت، گروه‌ها از جمله گروه‌های ملی اقدام به مقایسه خود با دیگر گروه‌ها می‌کنند و در این فرایند مقایسه، به دنبال تأیید مثبت و صحیح بودن گروه خودی نسبت به دیگران هستند؛ اما زمانی که در این فرایند، این حس مثبت بودن و صحیح بودن در مقایسه با دیگران مورد تهدید قرار بگیرد و این تهدید برای آنچه برای گروه خودی دارای اهمیت است و آن را عزیز می‌داند دارای عواقب منفی باشد، مقایسه هویتی به رقابت هویتی منجر می‌شود. به این ترتیب، اگر مفروض ما این باشد که بین هویت و فرهنگ ایرانی با هویت و فرهنگ غربی اختلاف‌هایی جدی وجود دارد، مقایسه‌هایی که به صورت طبیعی میان فرهنگ خودی و فرهنگ غربی صورت می‌پذیرد، از آنجاکه برای هویت خودی دارای عواقب

^۱- Ideational Threat

^۲- Positivity

پنداشته می شود (آن را تهدید می کند) حالت رقابت آمیز پیدا می کند. احساس اینکه گروه خودی از جانب گروه دیگری (غرب) مورد تهاجم قرار گرفته است (تهاجم فرهنگی) اصولاً از همین مقایسه های هویتی ناشی می شود؛ اما همان گونه که بحث شد، بنا بر نظریه روانشناسی اجتماعی، چهار عامل تحریک اجتماعی، تغییر بعد در مقایسه، تغییر ارزش ویژگی های هویتی و تغییر هدف مقایسه از رسیدن این رقابت هویتی^۱ به مرحله منازعه هویتی^۲ جلوگیری می کنند. ایرانیان از این چهار عامل در جریان مقایسه خود با غرب به خوبی بهره برده و به این ترتیب از کشیده شدن دامنه رقابت های هویتی به منازعه هویتی جلوگیری کرده اند.

در مورد نخستین عامل، یعنی تحریک اجتماعی که به صورت پایان بخشیدن به تعلق به برخی عناصر قدیمی و پذیرفتن عناصر جدید هویت تعریف می شود باید گفت، این عامل توسط ایرانیان به صورتی کاملاً تعدیل شده مورد استفاده قرار گرفته است. اصولاً نوع برخورد ایران با مقوله غرب و فرهنگ غربی در میانه پذیرش و تقابل قرار داشته است. به این ترتیب، اگر مهم ترین عناصر فرهنگ سیاسی ایرانی را مذهبی، سنتی (باستانی) و مدرن بدانیم می توان گفت ایرانیان در همان حال که عناصری از فرهنگ مدرن را پذیرفته و به این ترتیب خود را در تقابل تمام عیار با دنیای غرب قرار نداده اند، اما همواره نوعی مقاومت در برابر پذیرش تمام عیار معیارهای غربی در جامعه ایران وجود داشته است. در واقع در لایه مدرن فرهنگ سیاسی ایران با یک وضعیت دوگانه مواجه هستیم؛ یعنی از یک طرف نوعی تمایل به جذب مظاهر فناوری و علم غربی وجود دارد، ولی از سوی دیگر غرب (حداقل) یکی از عوامل اصلی عقب ماندگی یا توسعه نیافتگی ایران محسوب می شود (Ghahremanpoor, 2004, p.75). به این ترتیب، در حالی که در تاریخ تعاملات ایران و غرب، با هر دو نوع برخورد بیگانه ستیزی (Sadeghi, 2009) و غرب زدگی^۳ (Aleahmad, 2004) مواجه بوده ایم، اما در مجموع فرهنگ ایرانی ترکیبی از عناصر مدرن، سنتی و باستانی است که مکمل یکدیگر به شمار می روند.

عامل دوم یعنی تغییر بعد در مقایسه به این معنا است که گروه خودی در مقایسه، از ابعادی که در آن نسبت به گروه مقابل ضعف دارد طفره رفته و به جای آن ابعادی که در آن دارای مزیت است را مطرح می سازد. نگاهی به مواضع هویتی ایرانیان نشان از آن دارد که ایران در مقایسه با غرب از این سازوکار به خوبی بهره برده است. در حالی که دنیای غرب نسبت به ایران از توان اقتصادی، صنعتی و نظامی بالاتری

¹ Identity Competition

²- Identity Conflict

³- Westoxification

بهره‌مند است، ایرانیان همواره در مقام مقایسه با غرب، از عناصری چون ارزش‌های اصیل ایرانی و اسلامی و میهمان‌نوازی ایرانیان (Parsadoost, 2007, p. 157) بهره برده‌اند. به همین ترتیب، استناد به تاریخ کهن و تمدن ایران که بر سایر تمدن‌ها اثرگذار بوده است (Daneshpajjoh, 2002) در مقایسه با تاریخ کوتاه برخی از جوامع غربی به‌ویژه آمریکا راهی برای نشان دادن مزیت‌های فرهنگ و هویت خودی در مقایسه با فرهنگ دیگری بوده است. استفاده از این سازوکار نیز خواه و یا ناخواه به پرهیز از کشیده شدن دامنه مقایسه و رقابت‌های هویتی به مرحله منازعه هویتی یاری رسانده است.

عامل سوم یعنی تغییر ارزش خصایص هویتی به معنای برداشت مثبت از آن دسته از ویژگی‌های گروه خودی است که دیگری آن را منفی می‌داند. در این مورد نیز بسیاری از ویژگی‌ها و رفتارهای ایران که غرب آن‌ها را منفی معرفی می‌کند، در گفتمان سیاسی و اجتماعی داخلی ایران به صورتی مثبت درک و فهم می‌شوند. به عنوان مثال، آنچه که غرب بنیادگرایی اسلامی^۱ می‌داند در ایران به اصول‌گرایی اسلامی تعبیر می‌شود (Zarifian Yeganeh, 2007, p. 77). به همین ترتیب، به نظر می‌رسد ایرانیان از عامل تغییر جهت مقایسه نیز استفاده برده‌اند و به این ترتیب از زیر سؤال رفتن مثبت بودن هویت خودی و در نتیجه تبدیل رقابت‌های هویتی با غرب به منازعه هویتی جلوگیری کرده‌اند. نمونه بارز استفاده از این ابزار در سطح جامعه ایران، زمانی رخ می‌دهد که ایرانیان به جای مقایسه خود با غرب در زمینه سطح رفاه، وضعیت خود را با کشورهایمانند افغانستان و عراق مقایسه می‌کنند که از نظر پیشرفت در سطحی پایین‌تر از ایران قرار دارند. نتیجه استفاده از این راهکارها این است که تضاد هویتی جامعه ایران و غرب در حد رقابت هویتی باقی مانده و به منازعه هویتی نینجامیده است.

۲-۴- ابعاد هویتی هسته‌ای‌شدن و حل منازعه هسته‌ای ایران

رقابت هویتی ایران و غرب -آن‌گونه که در بالا توضیح داده شد- در تعریف برنامه هسته‌ای و جایگاه آن در سیاست خارجی ایران اثرگذار بوده است؛ به عبارت دیگر، رقابت‌های هویتی ایران و غرب، برنامه هسته‌ای ایران را از ماهیت صرفاً مادی آن، خارج و آن را از نقطه نظر تعریف خود در برابر دیگری دارای اهمیت ساخته است. از منظر گفتمانی، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در یک معنای کلی، بر مبنای درک حداکثری از گفتمان استقلال ساخته شده است. این گفتمان «فرا-استقلال»^۲ برای سیاست

^۱- Islamic Fundamentalism

^۲- Hyper-Independence

خارجی ایران، دو معنای اصلی در عمل دارد. نخست اینکه ایران سلطه، نفوذ خارجی و وابستگی فرهنگی، سیاسی و اقتصادی را رد می‌کند. دوم اینکه ایران به دنبال رسیدن به استقلال و اتکا به خود است (Moshirzadeh, 2007, p. 530). نتیجه این وضعیت گفتمانی، میل به آنچه است که فری «مصونیت به معنای تلاش برای حفاظت از امنیت و حاکمیت کشور و نیز افزایش پرستیژ و ارتقاء موقعیت بین‌المللی» ایران می‌خواند (Frey, 2006, p. 5). از این رو است که تکمیل چرخه سوخت هسته‌ای در ایران در ابتدای سال ۱۳۸۵، به یک پیروزی ملی تعبیر شده و پیوستن ایران به باشگاه کشورهای هسته‌ای یک افتخار ملی قلمداد شد. از این منظر ایران نمی‌تواند غنی‌سازی در داخل کشور را رها کند چرا که این عمل به مصالحه در مورد اقتدار و استقلال ایران تعبیر می‌شود.

هرچند در ایران دیدگاه‌هایی مختلف در مورد بسیاری از سیاست‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی وجود دارد، اما انرژی هسته‌ای از معدود موضوعاتی است که در مورد کسب و حفظ آن اجماع نظر ملی وجود دارد. حق توسعه انرژی هسته‌ای موضوعی است که به غرور ملی ایرانی برمی‌گردد و از این‌رو گروه‌های سیاسی در مورد آن اتفاق نظر دارند. بنا بر برخی از تفاسیر، این تأکید ایران به حفظ چرخه تولید سوخت هسته‌ای موضوعی است که ریشه در واقعیت‌های تاریخی ایران دارد. برای بسیاری از ایرانیان، ایران تمدنی بزرگ است که دخالت‌های خارجی آن را از جایگاه واقعی خود به‌عنوان یک قدرت بزرگ منطقه‌ای محروم کرده است. تاریخ شیعه نیز این حس عمیق محروم‌شدن و قربانی‌شدن را تقویت کرده است. در دوران مدرن، ایران بخشی از سرزمین خود را به روس‌ها واگذار کرد و در همین اثنا انگلستان و ایالات متحده نیز در دوران پهلوی به دخالت در امور سیاسی و اقتصادی ایران پرداختند. این حس تنها ماندن، در دوران جنگ با عراق و حمایت گسترده بین‌المللی از این کشور عمیق‌تر شد. از این‌رو است که رسیدن به توانایی بومی هسته‌ای به‌عنوان راهی تلقی می‌شود که می‌تواند حس احترام و غرور ایرانی را تقویت کند (Bahgat, 2006, p. 223). هسته‌ای شدن به‌عنوان راهی برای افزایش غرور و پرستیژ ملی به تجربه ایران محدود نیست. فرانسه نیز در دهه ۱۹۶۰ تصمیم خود را برای هسته‌ای شدن در قالب احیای عظمت و غرور ملی پس از تحقیر ناشی از تضعیف موقعیت و جایگاه بین‌المللی این کشور پس از جنگ جهانی دوم توجیه می‌کرد تا استناد به نیازهای امنیتی. به این ترتیب، برنامه هسته‌ای فرانسه موضوع حفظ بقای

فرا مادی^۱ فرانسه دانسته شده و برخی مقامات این کشور نابودی سیاسی، تاریخی و هویتی را بدتر از نابودی فیزیکی می‌دانستند (Doyle, 2015, p. 35).

حفظ فناوری هسته‌ای برای ایران موضوعی دارای اهمیت هنجاری است. این مقوله‌ای است که از ابتدای شروع برنامه هسته‌ای ایران قبل از انقلاب اسلامی مورد توجه بوده است. نمایش توانایی در به دست آوردن و استفاده کردن از علوم و فناوری‌های هسته‌ای به جامعه جهانی یکی از راه‌هایی است که با استفاده از آن دولت‌ها موقعیت خود را به‌عنوان دولتی مترقی نشان می‌دهند. به این ترتیب ایران در دهه ۱۹۷۰ در پی آن بود تا همسایگان را نسبت به اینکه کشوری توانمند از نظر فناوری است قانع کند و به این ترتیب و با به دست آوردن سرمایه‌های هنجاری، تأمین منافع خود را در منطقه به گونه‌ای تسهیل کند. در دوران پس از انقلاب، انگیزه‌های هنجاری برای رسیدن به فناوری هسته‌ای ادامه پیدا کرد، با این تفاوت که انگیزه‌های هنجاری این بار تنها در اذهان نخبگان حاکم ریشه ندوانید. بلکه تمایل عمومی جامعه ایرانی به کسب ارزش‌های هنجاری جهانی توانمندی هسته‌ای به مسئله هسته‌ای اهمیت سیاسی داخلی نیز داد (Blackstock & Milkoreit, 2010, P. 13).

این میل اجتماعی به کسب فناوری هسته‌ای، در برخی مطالعات در قالب مفهوم ارزش‌های مقدس^۲ مورد بررسی قرار گرفته است. ارزش‌های مقدس با ارزش‌های سکولار از آن جهت دارای اختلاف هستند که معمولاً با نقض منطق سود و زیان الگوهای انتخاب عقلایی همراه می‌شوند. نتایج مطالعه‌ای که دهقانی و همکاران با پیمایش ۱۹۹۷ نفر از ایرانیان مقیم خارج از کشور انجام داده‌اند، نشان از آن دارد که بخشی مهم از جمعیت مورد آزمون بر این باور هستند، به دست آوردن انرژی هسته‌ای به ارزشی مقدس در ایران تبدیل شده است؛ به گونه‌ای که ارائه مشوق‌ها و بازدارنده‌های اقتصادی به تنهایی برای متوقف ساختن برنامه اتمی ایران کافی نبوده و در پایان به «نتایج معکوس و ناخواسته» منجر خواهد شد. این پژوهش همچنین نشان داده است که توافقی‌هایی که بر مبنای مشوق‌های صرف مادی انجام شوند، با نارضایتی‌های اجتماعی همراه خواهند شد. از این رو است که درک اهمیت هنجاری فناوری هسته‌ای برای ایرانیان، در فرایند حل منازعه هسته‌ای باید مورد توجه قرار بگیرد (Dehghani et al., 2010, P. 540).

^۱- Metaphysical

^۲- Sacred Values

ابعاد ارزشی و هنجاری هسته‌ای شدن برای ایران در شرایطی که غرب به دنبال محروم ساختن ایران از فناوری هسته‌ای است تا حدی ناشی از مقاومت در برابر نابرابری و بی‌عدالتی نیز هست. در واقع، نپذیرفتن بی‌عدالتی و تحقیر ناشی از آن می‌تواند عمیقاً در روایت‌ها و تصمیم‌گیری‌های ملی جای خود را پیدا کند. در سال ۱۳۳۱، محمد مصدق حاضر نشد به دریافت ناعادلانه سهم ایران از درآمدهای نفتی در قالب قراردادهایی که با شرکت نفت ایران و انگلیس منعقد شده بود ادامه دهد. این عمل مصدق در حالی به انجام رسید که با منطق مادی سیاست قدرت و توان ایران همخوانی نداشت؛ اما نخست‌وزیر وقت ایران، استقلال کشور را به هزینه تحریم نفتی، ورشکستگی بانک‌های ایرانی و کودتای ۲۸ مرداد خرید. شش دهه بعد، همین عامل مقاومت در برابر بی‌عدالتی، انگیزه لازم را برای ایران برای حفظ توان غنی‌سازی در داخل کشور در شرایط تحریم فراهم آورد. تنها در چند سال گذشته، ایران بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار را به دلیل از دست دادن سرمایه‌گذاری خارجی و نیز کاهش درآمدهای نفتی برای برنامه‌ای متحمل شده است که تنها ۲ درصد نیاز انرژی آن را تأمین می‌کند (Wright & Sadjadpour, 2014).

از این رو است که حفظ فناوری هسته‌ای و حق غنی‌سازی در کشور به‌عنوان یکی از مهم‌ترین اهداف ایران در مذاکرات هسته‌ای مطرح بوده است. می‌توان گفت اصرار ایران بر این حق منجر به آن شده که به تدریج حفظ میزانی از غنی‌سازی برای ایران، به‌عنوان بخشی از هر توافق هسته‌ای دربیاید. تغییر موضع آمریکا از غنی‌سازی صفر در دوران نخست جرج بوش به غنی‌سازی در حد ۳/۵ درصد در توافق ژنو و مذاکرات‌های منتج به بیانیه لوزان نشان از به رسمیت شناختن دغدغه‌های هویتی ایران در مذاکرات هسته‌ای دارد. در حالی که موضع رسمی دولت آمریکا در دوران نخست ریاست جمهوری جرج بوش غنی‌سازی صفر برای ایران بود (Champion, 2015)، به تدریج و با روشن شدن این واقعیت که ایرانیان حاضر به پرداختن هزینه‌های مادی برای حفظ وجهه و کرامت خود هستند، این موضع آمریکا تغییراتی را به‌صورت قبول غنی‌سازی در ایران به خود دید.

در تمام دوران ریاست جمهوری جرج بوش و همچنین دوران ریاست جمهوری اوباما (تا پیش از توافق موقت هسته‌ای در ژنو)، منطق مادی بر نگاه غرب به برنامه هسته‌ای ایران حکم فرما بود. به گونه‌ای که کشورهای غربی به‌صورت مرتب بر نداشتن توجیه اقتصادی غنی‌سازی اورانیوم در ایران تأکید داشتند و از ایران می‌خواستند منطق اقتصادی خود را برای غنی‌سازی در داخل در صورتی که امکان تأمین اورانیوم غنی شده با قیمت بسیار پایین‌تر از خارج از کشور وجود دارد بیان کند (Rodgers, 2015). این منطق مادی به اشکال مختلف در مواضع و راهکارهای غرب در پایان دادن به مسئله هسته‌ای ایران نمود می‌یافت.

به این ترتیب، تأکید بوش بر رها کردن کامل برنامه هسته‌ای از سوی ایران و غنی‌سازی صفر تا طرح‌های سوپاپ هسته‌ای برای خارج کردن تمام اورانیوم غنی‌شده از ایران و وارد کردن سوخت هسته‌ای به جای آن، همگی -هرچند به گونه‌هایی متفاوت- انعکاس‌دهنده همین نگاه صرفاً مادی غرب به برنامه هسته‌ای ایران هستند.

زمانی ایران و قدرت‌های بزرگ توانستند با یکدیگر در مورد مسئله هسته‌ای به توافق برسند که راه‌حل‌های ارائه‌شده دغدغه‌های هویتی ایران را مرتفع ساخت. یکی از واضح‌ترین نمونه‌های درک حساسیت‌های هویتی و هنجاری ایرانیان در مذاکرات هسته‌ای، اظهار نظر باراک اوباما رئیس‌جمهور آمریکا پس از بیانیه لوزان است که به رسمیت شناختن حق غنی‌سازی در ایران را در نتیجه این واقعیت دانست که «ایرانیان هیچ‌گاه در مورد غرور ملی خود مصالحه نمی‌کنند» (Iran Daily, 2015). به این ترتیب، توافق هسته‌ای و نتایج حاصل از مذاکرات در بیانیه لوزان را می‌توان نتیجه یافتن راهی برای حل هم‌زمان ابعاد مادی و هنجاری منازعه هسته‌ای دانست. بنابر این راه‌حل، برداشته شدن تحریم‌های بین‌المللی بر ضد ایران و در نظر گرفتن سازوکارهایی برای صلح‌آمیز باقی ماندن برنامه هسته‌ای ایران، پوشش‌دهنده ابعاد مادی و به رسمیت شناختن حق ایران در بهره‌برداری از فناوری هسته‌ای به صورت غنی‌سازی اورانیوم (هرچند در میزانی محدود) پوشش‌دهنده ابعاد هنجاری و هویتی منازعه است.

نتیجه‌گیری

مسئله هسته‌ای ایران در کنار ابعاد مادی، دارای ابعاد هنجاری و هویتی نیز هست. نقش هویت و دغدغه‌های هویتی پس از مقاومت غرب در برابر تلاش‌های ایران برای تکمیل چرخه سوخت هسته‌ای و غنی‌سازی اورانیوم در داخل ایران در منازعه هسته‌ای ایران و غرب اهمیت پیدا کرد. پیش از آن نیز حرکت ایران به سمت هسته‌ای شدن را می‌توان تا اندازه‌ای نتیجه نیازهای هویتی ایران به ترمیم و تقویت غرور ملی در پرتو تحقیر تاریخی ایران توسط قدرت‌های بزرگ دانست. این وضعیت را باید در پس زمینه رقابت‌های هویتی ایران و غرب تحلیل کرد. به این معنا، احساس تهدید هویتی از جانب غرب که به رقابت هویتی میان ایران و غرب انجامیده است، تلاش غرب برای جلوگیری از تکمیل چرخه سوخت هسته‌ای و بهره‌برداری بومی از انرژی هسته‌ای را از نظر هویتی برای ایران دارای اهمیت ساخته و آن را به مقاومت در برابر خواست غرب و تلاش برای احقاق حقوق هسته‌ای خود وادار کرد. هزینه‌های مادی فراوانی که ایران برای هسته‌ای شدن تاکنون پرداخته است، نشان از وجود این ابعاد هنجاری و هویتی قوی در برنامه هسته‌ای ایران دارد که با منطقه هزینه و فایده نمی‌تواند توضیح داده شود.

به این ترتیب، به درازا کشیدن منازعه هسته‌ای برای بیش از یک دهه را نیز می‌توان نتیجه عدم شناسایی اهمیت مقوله‌های هنجاری هسته‌ای شدن برای ایران توسط غرب دانست. یکی از مسائلی که در غرب در مورد برنامه هسته‌ای ایران همواره مطرح بوده است، نبود توجه مادی و اقتصادی برای برنامه غنی‌سازی اورانیوم در داخل ایران در شرایط امکان وارد کردن سوخت هسته‌ای با قیمت بسیار پایین‌تر از خارج از کشور است. تا پیش از رسیدن به توافق موقت هسته‌ای در ژنو، این گونه تأکید بر ماهیت منحصرأ مادی هسته‌ای شدن، به عنوان یکی از موانع اصلی در برابر رسیدن به درکی مشترک از موضوع مورد منازعه و از این رو حل و فصل مسئله هسته‌ای عمل می‌کرد. به این ترتیب یافتن راهی برای حل منازعه هسته‌ای در قالب توافق هسته‌ای را می‌توان نتیجه این دانست که سازوکارهای پیش‌بینی شده در توافق هسته‌ای، دغدغه‌های هویتی ایران را در مسئله هسته‌ای مرتفع ساخت؛ به عبارت دیگر، سازوکارهای اندیشیده شده در توافق هسته‌ای، توانستند هر دو بعد مادی و هنجاری مسئله هسته‌ای ایران را پوشش داده و از این رو راهی را برای برون‌رفت از منازعه پیش روی ایران و قدرت‌های بزرگ قرار دهند. به این ترتیب، رفع تحریم‌ها و پیش‌بینی راه‌هایی برای تضمین صلح‌آمیز ماندن برنامه هسته‌ای ایران پوشش دهنده ابعاد مادی و به رسمیت شناختن حق ایران برای غنی‌سازی اورانیوم در داخل کشور را می‌توان تأمین‌کننده نیازهای هنجاری و هویتی ایران در قالب توافق هسته‌ای دانست.

References

- Abrams, E. (2012). Attacking Iran's nuclear project two views. *World Affairs*, 176(1), 25-38.
- Aghaei, S., & Rasooli, A. (2009). Constructivism and the Islamic Republic of Iran's foreign policy towards Israel. *Journal of Politics*, 39 (1), 1-16 (In Persian).
- Bahgat, G. (2006). Nuclear proliferation: the Islamic Republic of Iran. *Iranian Studies*, 39 (3), 307-327.
- Aleahmad, J. (2005). *Westoxification*. Tehran: Ferdows Publications (In Persian).
- Blackstock, J., & Milkoreit, M. (2007, Spring). Understanding the Iranian nuclear equation. *Journal of Public and International Affairs*, 18, 7-28.
- Champion, M. (2015). Bush's Iran plan is worse Than Obama's. Retrieved in 2015, June 22 from: <http://www.bloombergvew.com/articles/2015-04-28/bush-s-iran-plan-is-worse-than-obama-s>.
- Coleman, P., & Lowe, K. (2007). Conflict, identity, and resilience: negotiating collective identities within the Israeli and Palestinian diasporas. *Conflict Resolution Quarterly*, 24(4), 377-412.
- Daneshpajoo, M. (2002, Winter). Iranian culture and its impact over the global culture. *Journal of Faculty of Literature and Human Sciences of the University of Tehran*, 67-78 (In Persian).
- Dehghani, M.; Atran, S.; Iliev, R.; Sachdeva, S.; Medin, D., & Ginges, J. (2010). Sacred values and conflict over Iran's nuclear program. *Judgment and Decision Making*, 5(7), 540-546.

- Dehghani Froozabadi, S. (2011). The Islamic theory of foreign policy: a framework for analysis of the Islamic Republic of Iran's foreign policy. *Foreign Policy Quarterly*, 3(1), 7-47 (In Persian).
- Doyle, T. (2015). Iranian nuclear controversy is also about saving face, in Iran and the nuclear deal. Retrieved in 2015, June 20 from: http://pomeps.org/wp-content/uploads/2015/04/POMEPS_Studies_13_Iran_Web.pdf.
- Emamjomehzadeh, S., & Hameganmorad, N. (2013). Preservation of the Iranian – Islamic identity in the global level based on the theory of constructivism. *Studies of Islamic Revolution*, 9(34), 29-48 (In Persian).
- Fallahi, S. (2007). A comparative study of the nuclear diplomacy of Seyyed Mohammad Khatami and Mahmood Ahmadinejad (Until 1747 resolution), *Political Sciences Research Letter*, 6(1), 53-86 (In Persian).
- Frey, K. (2006). Nuclear weapons as symbols: the role of norms in nuclear policy making. Retrieved in 2015, June 15 from: http://www.ibei.org/images/stories/papers/WP_IBEI_3.pdf.
- Gartzke, E., & Gleditsch, K. (2006). Identity and conflict: ties that bind and differences that divide. *European Journal of International Relations*, 12 (1), 53-87.
- Gahremanpoor, R. (2004). A constructivist analysis of the Islamic Republic of Iran's foreign policy. *Strategic Studies Quarterly*, 7 (1), 71-88 (In Persian).
- Ghavam, A., & Javdani Moghadam, M. (2007). A constructivist Study of the principles of the Islamic Republic's foreign policy. *First Line Quarterly*, 1(3), 91-104 (In Persian).
- Gries, H. P. (2005). Social psychology and the identity-conflict debate: is a 'china threat' inevitable? *European Journal of International Relations*, 11(2), 235-265.
- Iran Daily. (2015). Obama: Iranians never compromise their national pride. Retrieved in 2015, June 23 from: <http://www.iran-daily.com/News/115043.html>.
- Joint Plan of Action. (2014). Retrieved in 2015, March 10 from: http://eeas.europa.eu/statements/docs/2013/131124_03_en.pdf.
- Karami, L. (2004). The identity of the state and foreign policy. *Foreign Policy Quarterly*, 18 (1), 1-37 (In Persian).
- Kelman, H. C. (1995). Contributions of an unofficial conflict resolution effort to the Israeli-Palestinian breakthrough. *Negotiation Journal* 11(1), 19-27.
- Kutchesfahani, S. (2006). Iran's nuclear challenge and European diplomacy, *European Security and Global Governance*. Retrieved in 2015, Jun 27 from: http://www.epc.eu/documents/uploads/89544050_IranIP.pdf.
- Lindsay, J., & Takeyh, R. (2010). After Iran gets the bomb: containment and its complications. *Foreign Affairs*, 89(2), 33-49.
- Mohammadnia, M. (2014). The holistic constructivism: a comprehensive approach to explanation of Iran's foreign policy behaviours. *Jostarhae Siasi Moaser*, 5(1), 135-158 (In Persian).
- Moshirzadeh, H. (2007). Discursive foundations of Iran's nuclear policy. *Security Dialogue*, 38(4), 521-543.
- Mottaghi, A., & Kazemi, H. (2007). Constructivism, identity, language and Islamic Republic of Iran's foreign policy. *Quarterly of Politics*, 37(4), 209-237 (In Persian).
- Parsadoost, M. (2007). Hospitality and religious tolerance of Iranians in the Shah-Abbas's era. *Bokhara Journal*, 11(3), 158-171 (In Persian).

- Parseed. (2003). Tehran nuclear declaration 2003. Retrieved in 2015, June 20 from: <http://parseed.ir/?ez=8705>.
- Pillar, P. (2012). We can live with a nuclear Iran. Retrieved in 2015, August 13 from: http://www.washingtonmonthly.com/magazine/marchapril_2012/features/we_can_live_with_a_nuclear_ira035772.php?page=all.
- Rodgers, J. (2015). Enriching history: Bush to Obama on Iran's enrichment, Retrieved in 2015, June 22 from: <https://www.armscontrol.org/blog/ArmsControlNow/2015-04-09/Enriching-History-Bush-to-Obama-on-Irans-Enrichment>.
- Rothman, J., & Olson, M. (2001). From interests to identities: towards a new emphasis in interactive conflict resolution. *Journal of Peace Research*, 38(3), 289-305.
- Sadeghi, S. (2009). An introduction to study of xenophobia in the contemporary Iranian political culture. *Political Sciences Research Letter*, 4(4) 147-174 (In Persian).
- Saniabadi, E. (2012). Exploring the Islamic Republic of Iran's identity from a constructivist perspective. *Political Sciences*, 15(58), 177-200 (In Persian).
- Sebenius, J. K., & Singh, M. (2011). Is a nuclear deal with Iran possible? Retrieved in 2015, August 13 from: http://www.pon.harvard.edu/wp-content/uploads/images/posts/IranWP_Final_BelferFormSebeniusSingh.pdf.
- Seul, J. (1999). Ours is the way of God: religion, identity, and intergroup conflict. *Journal of Peace Research*, 36(5), 553-569.
- Seyednejad, S. (2010). The comparative and analytical study of islamic republic of iran's foreign policy. *Political Sciences*, 13(49) 20-38 (In Persian).
- Simon, B., & Klandermans, B. (2001). Politicized collective identity. *American Psychologist*, 56(4), 319-331.
- United Nations Security Council Press Release. (2010). Security Council imposes additional sanctions on Iran, voting 12 in favor to 2 against, with 1 abstention. Retrieved in 2015, February 15 from: <http://www.un.org/press/en/2010/sc9948.doc.htm>.
- United Nations Security Council Press Release. (2008a). Security Council tightens restrictions on Iran's proliferation-sensitive nuclear activities, increase vigilance over Iranian banks, has states inspect cargo. Retrieved in 2015, February 15 from: <http://www.un.org/press/en/2008/sc9268.doc.htm>.
- United Nations Security Council Press Release. (2008b). Security Council reaffirms earlier resolutions on Iran's uranium enrichment, calls on country to comply with obligations, fully and without delay. Retrieved in 2015, February 15 from: <http://www.un.org/press/en/2008/sc9459.doc.htm>.
- United Nations Security Council Press Release. (2007). Security Council toughest sanctions against Iran, adds arms embargo, with unanimous adaption of sanction 1747. Retrieved in 2015, February 15 from: <http://www.un.org/press/en/2007/sc8980.doc.htm>.
- Vaez, A., & Sadjadpour, K. (2013). Iran's nuclear odyssey: costs and risks, Available at: <http://carnegieendowment.org/2013/04/02/iran-s-nuclear-odyssey-costs-and-risks/fvui>. (accessed on 2015, August 13).

- Walt, S. (2012). The mother of all worst-case assumptions about Iran. Retrieved in 2015, August 13 from: <http://foreignpolicy.com/2012/11/30/the-mother-of-all-worst-case-assumptions-about-iran>.
- Waltz, K. (2012). Why Iran should get the bomb. *Foreign Affairs*, 91(4), 2-5.
- Wright, N., & Sadjadpor, K. (2014). What neuroscience can teach us about making a deal with Iran. Retrieved in 2015, June 21 from: <http://carnegieendowment.org/2014/01/14/what-neuroscience-can-teach-us-about-making-deal-with-iran/gyec>.
- Zarifian Yeganeh, M. (2007). The Islamic fundamentalism stigma. *Farhang-e-Pooya*, 7, 76-77 (In Persian).